

پیشوایان مذهب شیعه

(۹)

دکتر منوچهر خدایار محبی

- ۱ - مشهورترین تألیفات وی کتاب « معالم الاصول » بنام « معالم الدین و ملازم المجتهدین » است . این کتاب دوره‌ای مختصر و مفید از علم اصول است که از جمله کتب درسی مدارس علوم قدیمه حوزه‌های علمی شیعه بشمار میرود و در دانشکده الهیات و معارف اسلامی نیز گاهی تدریس شده است .
- ۲ - منتقى الجمال فی الاحادیث الصحاح والحسان که نسخه‌ای از آن بشماره ۲۶۶۳ در کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار موجود است .
- ۳ - الاثنی عشریة که در طهارت و نماز است و شیخ بهائی بر آن شرح نوشته است . این کتاب در کتابخانه مدرسه فاضلیه مشهد موجود است .
- ۴ - الاجازات
- ۵ - التحریر الطاوس که در علم رجال است .
- ۶ - ترتیب مشیخه من لایحضره الفقیه
- ۷ - حاشیه بر کتب « استبصار » و « تهذیب الاحکام » شیخ طوسی و « روضة البهیة » پدرش و « مختلف » علامه و « معالم العلماء » ابن شهر آشوب است . بعلاوه حاشیه بر « من لایحضره الفقیه » نیز نوشته است .

- ۸ - شرح برالقیه شهید اول است که با شرح شهید ثانی و متن موسوم به «المقاصد العلیه» در طهران چاپ سنگی شده است. اصل این کتاب بنام «الالفیه فی فقه الصلوٰۃ الیومیة» است. باین ترتیب شهید ثانی و پسرش هر دو بر این کتاب شرح نوشته اند.
- ۹ - مشکوٰۃ القول السدید فی تحقیق معنی الاجتهاد و التقلید
- ۱۰ - مناسک الحج



۴۳ - بهاء الدین محمد فرزند عزالدین شیخ حسین جبعی عاملی است و «شیخ بهائی» لقب دارد. شیخ بهائی غروب روز پنجمشنبه هفده محرم سال ۹۵۳ و یا چهارشنبه ۱۷ یا ۲۷ ذیحجه سال ۹۵۳ قمری در قریه بعلبک از قراء جبل عامل متولد گردید و در دوازدهم یا هجدهم شوال ۱۰۳۰ در شهر اصفهان فوت کرد و در مشهد مدفون گردید. شیخ بهائی از نظر سلسله نسب با «حارث همدانی» متوفی در ۶۵ ق منسوب است که به «حارث اعور از قبیلہ حمیر از عرب یمن» معروف است و از اصحاب حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بشمار میرود.

پدر همسر شیخ بهائی «شیخ علی منشار» است که از شاگردان «محقق کرکی» است چنانکه گفته شد محقق کرکی اولین شیخ الاسلام رسمی در ایران گردید و پس از وی این منصب به شیخ بهائی منتقل گشت.

بهاء الدین محمد بیلاذ هرات واران و آذربایجان و مصر و شام و عراق و حلب و فلسطین و بیت المقدس و سرانندیب و حجاز مسافرت کرده است و «خاتم المجتهدین» و «شیخ الاسلام» از عناوین تاریخی او است.

فرزند عزالدین شیخ حسین با شام عباس کبیر معاصر بود شاه اوربا خود بشکار میرد و بسیار احترام میکرد. شیخ بهائی در کتاب کشکول مینویسد: اگر پدرم مرا بدیار عجم نمیآورد هر آینه امروز من زاهد اهل زمان بودم لیکن بعجم آمدم و از اغذیه سلاطین و ملوک و اعظام کل نمودم و از البسه ایشان پوشیدم و با مردمان عجم معاشرت نمودم پس زهد و تقوائی برایم حاصل نگشت.

تحصیلات شیخ بهائی در فقه و حدیث و ادبیات عرب و فارسی و علوم و ریاضی و فلسفه اسلامی است .

استادان وی یکی شیخ حسین پدرش و دیگر آخوند ملا عبدالله یزدی و حکیم عمادالدین محمود و ملافضل قاضی و جمعی دیگر از دانشمندان زمان میباشند. شیخ بهائی درس نمیداد بلکه سیاحت و سفر علاقه داشت به مکه و مصر مسافرت کرد و در اجتهاد تجدد رأی داشت. در مصر او را از علماء عامه میدانستند . عقیده داشت با هر گروه مطابق مذهب ایشان گفتگو کند تا کسی او را انکار نکند .

گویند که حصار صحن نجف از طراحی شیخ بهائی است و بنحوی قرارداد کرد که در هر فصلی از فصول سال چون آفتاب بزیردیوار برسد اول ظهر است.

مسجد شاه اصفهان بدستگیری چند تن از سلاطین انجام شد و در زمان شاه عباس کبیر اتمام پذیرفت . چند چیز در آن مسجد دارد که بنا بنقل مؤلف قصص العلماء هریک را هفت هزار تومان قیمت نهاده اند .

۱- یکدانه فیروزه که در بالای دیوار نصب شده است .

۲- سنگ سماقی که در میان دیوار نصب کرده اند

۳- منبر بلندی از یک قطعه سنگ مرمر مشتمل بر هفده یا هیجده پله

۴- درب مسجد

۵- زنجیری است که بر در مسجد آویزان کرده اند .

برای اطلاع از شرح حال شیخ بهائی علاوه بر کتب رجال میتوان به کتاب «ریاض العارفین» و «کشکول» شیخ و همچنین به «انوار نعمانیه» تألیف سید نعمت الله جزائری مراجعه کرد .

مؤلف ریحانة الادب (ج ۲- ص ۳۸۶) بیست و پنج شاگرد مهم از وی نام میبرد. در همان کتاب (ص ۳۸۶-۳۹۴) تألیفات او را بیست و دو جلد می شمارد. نودویک جلد حاشیه بر سایر کتب و اشعار او است که معروفترین آن بشرح زیر است :

رساله ای در ذبایح اهل کتاب. «رساله حمدیه» حاشیه ناتمام بر «من لایحضره

الفقیه» و «تهذیب الاحکام» و «شرح فرایض نصیریّه از محقق طوسی». کشکول در علوم متفرقه. جامع عباسی در فقه که مشتمل بر فتاوی است و آنرا برای شاه عباس کبیر تألیف کرده است بقیه این کتاب را یکی از شاگردان پایان داده است.

رساله نان و حلوا. کتاب زبده در علم اصول. مفتاح الفلاح مربوط بنماز است که آقا جمال خونساری با تصرفاتی آنرا بفارسی ترجمه کرده است. کتاب رسائل در طهارت و نماز و روزه و حج و زکوة. رساله تشریح الافلاک در علم هیئت. رساله در قبله و رساله در اسطرلاب بزبان فارسی، خلاصه الحساب، کتاب اربعین دارای چهار حدیث با وجود تألیفات بسیار شیخ بهائی به صاحب «کشکول» و «المخلّاة» معروف است، بعضی از آثار وی از کتب درسی مدارس علوم دینی بشمار میرود. رساله تشریح الافلاک او از کتب درسی مدارس علوم قدیمه مذهب شافعی در کردستان است.



۴۴- ملامحمد تقی فرزند مقصود علی اصفهانی به «مجلسی اول» مشهور است که در سال یک هزار و سوهجری متولد شده و در یک هزار و هفتاد و هفتاد قمری در اصفهان فوت کرده است. عنوان علمی او صاحب کتاب «شرح من لایحضره الفقیه» است. حاج حسین آقا بروجردی مجتهد اعلم معاصر ایران از نوادگان دختری مجلسی اول است باین ترتیب میراث روحانی او هنوز برقرار است و خانواده‌های بسیاری بنام‌های مختلف و عناوین گوناگون در اصفهان و تهران و سایر بلاد ایران از شخصیت و موقعیت اجتماعی این خانواده روحانی بهره‌میرند.

مجلسی اول معاصر با آخوند ملاصدرا است و تحصیلات او در رشته فقه و حدیث و تفسیر و رجال است. مهمترین استادان ملامحمد تقی یکی ملاعبدالله شوشتری و دیگری شیخ بهائی است و بزرگترین شاگردان وی ملا صالح مازندرانی میباشد که مرجعیت شیعه را پس از استاد عهده دار است.

فرزند مقصود علی اصفهانی را تألیفات بسیار است که یکی «شرح من لایحضره الفقیه» بزبان فارسی است و شرحی دیگر بر همین کتاب بزبان عربی است که «روضه

المتقین» نام دارد. اثر دیگر وی شرح تهذیب الاحکام و حاشیه بر اصول کافی است. شرح بر زیارت جامعه و شرح صحیفه کامله سجادیه و رساله رضاع و رساله اوزان و مقادیر سایر تألیفات او را تشکیل میدهد.

ملا محمد تقی مجلسی را مروج احادیث شیعه شمرده‌اند که جهت اطلاع از احوال و آثار او میتوان علاوه بر کتب رجال به «فوائد الرضویه» از حاج شیخ عباس قمی و «مرآت الاحوال» از آقا احمد و «امل الامل» از حر عاملی و کتاب مقابیس از شیخ اسدالله کاظمینی مراجعه کرد.



۴۵ - ملا محمد صالح مازندرانی صاحب کتاب «شرح کافی» فرزند ملا احمد است که در سال یکهزار و هشتاد هجری در اصفهان فوت کرد.

ملا محمد صالح مرد خود ساخته و دانشمند بزرگ عصر صفوی از شاگردان نخبه ملا محمد تقی مجلسی است چون نزد استاد بسیار عزیز و ارجمند بود ملا محمد تقی دختر خویش را بزنی بوی داد و بر قدرت و شوکت او افزود.

تحصیلات داماد مجلسی اول در رشته فقه و اصول و حدیث است و پس از استاد از مراجع بزرگ تقلید شیعه بشمار میرود.

ملا محمد باقر مجلسی فرزند ملا محمد تقی مجلسی اول از شاگردان نخبه حسام‌الدین ملا محمد صالح مازندرانی است.

تألیفات وی بیشتر شرح و حاشیه بر کتب مختلفه شیعه است:

۱ - شرح بر اصول کافی تألیف کلینی

۲ - شرح بر زبده الاصول شیخ بهائی

۳ - شرح بر من لایحضره الفقیه ابن بابویه

۴ - شرح بر معالم الاصول

۵ - حاشیه بر شرح لمعه شهید ثانی

۶ - شرح بر وجیزه شیخ بهائی

مدارك مشهور جهت تحقیق در احوال وی عبارت است از : مرآت الاحوال تألیف آقا احمد ریاض الجنة از سید محمد حسن زنوزی ، فیض القدسی از میرزا حسین نوری ، نجوم السماء از مولوی محمد علی کشمیری ، و همچنین وسائل الشیعه و ریاض العلماء و سایر کتب رجال .



۴۶- محمد بن مرتضی به «ملا محسن فیض کاشانی» معروف است و از دانشمندان بنام و بزرگ شیعه در قرن یازدهم هجری است . محل تولد ملا محسن کاشان و تاریخ فوت وی یک هزار و نود هجری میباشد و در شهر کاشان مدفون است .

محل سکونت فیض کاشانی شیراز و کاشان است و با ملا صدرا شیرازی و ملا عبدالرزاق صاحب «شوارق» معاصر است .

تحصیلات ملا محسن در صرف و نحو و معانی بیان و فلسفه و منطق و اصول و فقه و علوم ریاضی است و از دانشمندان اخباری مذهب بشمار میرود .

بزرگترین استادان وی هاشم صادقی بحرانی و ملا صدرا شیرازی و سید نعمت الله جزائری و شیخ محمد حسن پسر صاحب «معالم الاصول» است و از مشهورترین شاگردان او «ملا محمد باقر مجلسی» است .

مهمترین آثار او که از ماخذ و مدارك شیعه بشمار میرود کتاب «وافی» است که شرح بر کتاب «کافی» کلینی در پانزده جلد است . منتخب این کتاب «شافی» نام دارد و در دو جلد است . علاوه بر این دو جلد کتاب بنا بنقل از ریحانه الادب تألیفات وی بشرح زیر است :

- ۱- صافی در تفسیر قرآن در دو جلد - ۲- تفسیر آصفی ، ۳- نوادر در جمع احادیثی است که در کتب اربعه مذکور نیست ، ۴- کتاب معتصم الشیعه در احکام شریعت است ، ۵- نخبه که شامل خلاصه ابواب فقه است ، ۶- کتاب تطهیر که خلاصه ای از نخبه است در علم اخلاق ، ۷- علم الیقین در اصول دین است ، ۸- معارف که خلاصه ای از علم الیقین است ، ۹- اصول المعارف ، ۱۰- محجة البیضاء ... ۱۱- حقایق در اسرار دین
- ۱۲- کتاب قرآ العیون ، ۱۳- کلمات مکنونه در توحید ، ۱۴- جلاء العیون در بیان از کار

قلب ، ۱۵- تشریح عالم در هیئت ، ۱۶- انوار الحکمة که مختصر علم الیقین است .
 ۱۹- لباب و آن قولیست در اشاره به کیفیت علم خدا تعالی باشیاء ۲۰- لب ،
 لب قولست در معنی حدوث عالم ۲۱- میزان القیمه در کیفیت میزان روز قیامت ، ۲۲- کتاب
 مرآة الاخره که در حقیقت جنت و نار انها و محل انها ۲۳- ضیاء القلب در تحقیق حقیقت
 احکام خمس ۲۴- تنویر المذاهب . ۲۵- شرح صحیفه سجادیه . ۲۶- سفینه النجاة
 در اینکه مأخذ احکام شرعی فقط محکّمات و سنت است . ۲۷- حق المبین در تحقیق از
 کیفیت تقیه در دین . ۲۸- اصول الاصلیه که از کتاب و سنت استفاده شده ۲۹- تسهیل السبیل
 در حجت . ۳۰- نقد الاصول الفقهیه . ۳۱- اصول العقاید در اصول خمس . ۳۲- منهاج النجاة
 است . ۳۳- کتاب خلاصه الاذکار . ۳۴- زبیه القراعه در ادعیه است . ۳۵- مختصر الاوراد
 است که دعا می باشد . ۳۶- کتاب اهم که راجع به مهمات امور دینی است . ۳۷- خطب .
 ۳۸- شهاب ثاقب . ۳۹- ابواب الجنان در بیان وجوب صلوة . ۴۰- ترجمة الصلوة .
 ۴۲- مفاتیح الخیر . ۴۳- اذکار طهارت است در فقه . ۴۴- رحمة کز لوة که بفارسی
 است . ۴۵- رحمة العقاید . ۴۶- رحمة الصواب که در باره اختلاف عقاید مسلمین است .
 ۴۷- رساله سانح غیبی در تحقیق معنی ایمان . ۴۸- رساله موسوم براه صواب است
 ۵۰- رحمة الشریعه که معنی شریعت ذکر شده قریب دو بیست جلد تألیف دارد که صاحب
 قصص العلماء ۶۹ کتاب ذکر کرده ۵۱- ملامحسن در نحو



مؤلف تاریخ کاشان مینویسد ملامحسن فیض در فنون علوم ماهر بود و از کتب
 تصنیفاتش نود و سه جلد تعداد شده : من جمله در حکمت کتاب حق الیقین و کتاب
 عین الیقین و کتاب مرآت الاخره و در اصول عقاید کتاب ملخص عین الیقین و رساله
 میزان القیامة و در اخلاق کتاب محجة البیضاء و آن چهار مجلد است و کتاب حقایق که
 ملخص محجة البیضاء است و در هیأت رساله تشریح الافلاک و در فقه کتاب مفاتیح . و تاریخ
 وفاتش «ختمنا» میباشد که یکپزار و نود و یک هجری است و مقبره اش در خارج دروازه
 فین مرجع ارباب نیاز است و الی حال از نسل آن مرحوم در این شهر همواره مردم با

فضل و علم بوده والان در آن سلسله جناب میرزا احمد نایب‌الصدر و جناب میرزا آقا بزرگ برادرش از جمله فضلا و علما و جمعی (۲۰۷ پ) دیگر در عرصه وجودند^۱



گویند وقتی دوتن از سالکان طریقت در قریه فین که يك فرسخی کاشان است شامگاهی بطرف شهر شتافتند چون به پشت دروازه رسیدند بسته دیدند بازگشته در مقبره مرحوم فیض ساکن شدند . گرسنگی بر آنها غالب شد گفتند امشب را مهمان مرحوم فیض هستیم .

اگر فی الواقع فیض فیاض است ما را کفالت و کفایت خواهد بود .

یکی گفت در این سرما مرانان و حلوائی گرم هوس است و دیگری رانان و خاکینه چرب و شیرین بر زبان گذشت . مقارن این حال آقا میر مظفر منزوی که مردی مراض و خداپرست بود کنیزك خود را فرمان داد که قدری حلوا و خاکینه طبخ داده با چند قرص نان تازه که هنگام شام پخته اند نزد من حاضر سازید . چون اجزای مزبوره مهیا شد حلوا را در جوف دونان و خاکینه را در نانی علیحده در سفره پیچیده جناب آقا سید امیر محمد علی پسر خود را که نیز تنی از مقدسین و مراضین زمان بود بخواست . فرمود که این سفره را در مقبره فیض بدوتن منتظر آن رسان . آقا میر محمد علی بسرعت تمام از راه آبی بخارج شهر رفته وارد مقبره شد .

درویشان صدای پاشنیدند از در مزاج گفتند خادم فیض طعام آورد سید در رسید و سفره

به پیش آنها بگسترود چون دست دراز کردند سر مکاشفات مردان خدا را مشاهده کردند .^۲



(منقول از یادداشت‌های آقای صالح در کتاب تاریخ کاشان) نقطه‌ای که قبر

فیض در آنجا واقع میباشد باسم محله آخوند فیض معروف است و قریب يك کیلومتر در خارج دروازه شهر موسوم به «دروازه فین» میباشد .

۱- تاریخ کاشان تألیف عبدالرحمن کلانتر ضرابی ص ۲۷۷-۲۷۸

۲- تاریخ کاشان ص ۴۳۶-۴۳۷

رسید بزین آقا خسرو را کی که دختر عباس خان برادر ابدال خان جدم بود دست آورد که او را بگیرد آن زن گفت ای عرب پدر سوخته من دختر عباس خان ارباب شما هستم، را کی و بختیاروند نیستم زن آقا فیض الله احمد خسروی بودم و اکنون شوهرم را کی است رستم عرب گفت اگر دختر خدا هستی باید فلان در فلانت کنم بختیار بها آن زن را بزحمت زیاد از چنگ رستم نجات دادند این گفتار رستم در بختیاری مثل سایر شد.

داستان جنگ مشهور به جنگ نه هزار

چندی نگذشت ایلات از گرمسیر باز گشتند جعفر قلیخان از طوایف چهار لنگ و هفت لنگ برای قلع و قمع کلبعلیخان نه هزار سوار و پیاده از میموند موکوئی بسحق زلفی فولادوند محمود صالح بختیاروند و ندعه از دور کیمها گرد آورده بطرف چغاخور حرکت کرد در اول بهار نزدیک چغاخور که رسیدند علی داد با هفت سوار بقراولی رفته بگردنه زوردجان ناگهانی بر خوردند باردوی نه هزار نفری به پشت گرمی قلعه چغاخور با آنها جنگ و گریز کرده گاهی یورش برده تا خود را بقلعه رسانیدند میگویند از آن طرف هفتاد اسب نشانه تیر تفنگ شد با تنی چند و از این هفت سوار یک نفر کشته شد اسب علی داد نیز تیر خورد فردای آن روز از طرف کوه کلان در تپه چپی که سنگر بسته بودند قلعه را از جنوب و غرب محاصره کردند.

آنروز مشهور است که چون حساب نفنگچیان را کردند در قلعه هفتاد نفر بودند با بهره ملاصفر علی و قلمدان میرزا مسیح باقی سواران قلعه زن و بچه خود را برداشته برده بودند بیروجن و زفره و دهات لنجان برسانند که اگر دشمن دست یافت اسیر نشوند و خود بقلعه بازمی آمدند و چون قلعه از طرف شمال و مشرق محاصره نشده بود از آن راه خود را بقلعه میرسانیدند. قلعه چغاخور محکم است و گرفتن آن آسان نیست ده روز قلعه را محاصره کرده بودند کم کم شبانه سنگرها را از تپه چپی آوردند میان چمن نزدیک قلعه روز دهم اردو رفت برای محصولات حضرات گر که تفنگچی گر که هم از شط

چفاخور پیاده رفت برای جلوگیری از قلعه هم چهل سوار داوطلبانه رفتند برای طرف
 یمن تپه چپی ولی دور از تپه که تفنگک رس نبود از اردوی دشمن آقا نادعلی با هشتصد
 سوار بطرف آن چهارصد سوار آمدند جنگ در گرفت آقا نادعلی سوار اسب سپیدی بود
 تیری بکله اش خورده از اسب در افتاد اسب او آمد میان سواران کلبعلی خان خواستند آنرا
 بگیرند بر کشت سوارها دنبال اسب تاخته وارد اردوی دشمن شدند آنها نیز از کشته شدن
 آقا نادعلی و پورش سوار چفاخور بیمناک شده رو بگریز نهادند و تمام سنکریان نیز سنکرها
 را بجا گزارده فرار کردند سواران چفاخور صداهار اباکاله لاری بلند کرده وی همزیمتیا
 افتادند جعفر قلیخان پسر اسدخان در فرار دستی بسزاداشت اسب سپید آقا نادعلی را سوار
 شده از طرف دستجرد احمدیها منزهما رفت برای بلداجی یا بروجن حسینخان پسر
 فرج الله خان که سبب این جنگ و دست خوش بختیاری های هفت لنگ بود چون فریه بود
 و شاید اسب او را هم زده بودند نتوانست بگریزد رستم عرب سابق الذکر باورسید خواست
 او را بکشد گفت توحق نداری مرا بکشی رستم مثل دولکی منار و کشته شدن جعفر قلیخان
 جدم نکرد آقا محمد کریمخان برادر کلبعلیخان را آواز داد که اینک حسینخان
 اینجاست محمد کریمخان خود را باورسانیده خواست بکشدش گفت تو نباید مرا بکشی
 مرا نزد کلبعلیخان ببر بکشد یا نکشد خودداند محمد کریمخان گفت کشته شدن جعفر
 قلیخان در منار هنوز کهنه نشده این بگفت و او را با تفنگک بکشت میگویند از اردوی
 دشمن آنچه کشته شد و در راه از گرسنگی مرد هزار و پانصد نفر بود ولی بنظر اغراق
 می آید . سهراب خان چهارلنگ هم در سنکرها ماند تا کشته شد (این سهراب خان پدر
 مهربان خان است که در جنگ خوانین خودمان رفتند با امداد محمد علی خان و چراغ
 علیخان معتمد صالح در آنجا پسر همین سهراب خان کشته شد و شرح آن در جای خود
 گفته خواهد شد) میگویند زنها ی قلعه برای جمع کردن تفنگکهای کشتگان بیرون آمدند
 هر زنی ده قبضه تفنگک جمع کرده بود یکی از خوانین چهار لنگ میموند پس از شکست
 با ده سوار کمتر یا بیشتر بجای اینکه بگریزد آمد نزد کلبعلیخان چون سابقه
 دوستی هم در میان بود آن هنگام هیچ مرد نزد کلبعلیخان نبود گفت تا زنها جلو اسب

آنها را گرفته پیاده کردند کلبعلیخان از همان شب بخون دیروز که دستهایش تیر خورد از کار افتاد شمشیر و تفنگ نمیتوانست بکار ببرد و چنانکه گویند در بختیاری اول سوار بود و در این جنگ آوازه دور کی‌ها و کلبعلیخان در تمام بختیاری بمردی و دلاوری بلند شد پدرم در این جنگ دوازده ساله و برادرش حاج امامقلی خان ده ساله بود سر آقا نادعلی که رئیس را کی‌ها و خالوی پسر اسدخان بود بریده بقلعه آوردند و کلبعلیخان با پای خود آن سر را از این سو بدان سو می‌افکند ولی با سرسهراب خان این معامله را نکرد زیرا با او سابقه عداوتی نداشت. در این جنگ ملاهائی که اولاد فرج‌الله خان بودند مانند ملامان‌الله و ملا فرج‌الله عموزاده های میرزا علی بازو میرزا علی پناه که اکنون میرزا می‌گویند چون سنگر آنها نزدیک قلعه بود کشته شدند (در آن زمان هر که سواد خواندن و نوشتن داشت او را ملامی گفتند ملاهای اولاد فرج‌الله خان با میرزا منصور بنی‌اعمام بودند و بسیار شجاع و رشید بودند) در این جنگ اولاد مرحوم سهراب خان عموی کلبعلیخان سرچال دوغ که گرد نه بسیار بلندی است بالای چغاخور ایستاده منتظر بودند ببینند فتح با کدام یک از این دو دهه است تاهر که فاتح بود با او همراه و مساعد شوند مگر برادر آنها آقا عبدالکریمخان پسر سهراب خان که خانه‌اش ده و چهار محال بود وقتی قلعه چغاخور محاصره شد با جمعیتی که داشت سر خود را با قمه زخم کرده گفن بگردن افکند و بیاری کلبعلیخان آمد نه تنها در اینجا بلکه در هر واقعه یاری و مددکاری میکرد و خوانین بزرگ ما نام او را همیشه با احترام میبردند و دختر مرحوم جعفر قلیخان خواهر صلبی و بطنی مرحوم ایلیخانی پدرم را با آقا محمدعلی برادرش دادند و حاجیه بی بی که اسم او نیلوفر بود و خواهر ابی‌وامی من بود به پسر آقا عبدالکریم دادند این حاجیه بی بی دارای املاک و خانه و اثاثیه و اولاد هم ندارد و دارائی خود را بمن و اولاد حاج علی قلیخان سردار سعد صلح کرده است و اکنون در سفید دشت که متعلق بخود اوست نشسته است (در این هنگام که پنج سال است شروع بنوشتن این تاریخ کرده‌ام سن این خواهرم بهشتاد و شش رسیده و بحکم عدلیه که خدا گواه است ناحق و ناروا حکم کرده ملک سفید دشت را از دست او گرفته و هنوز قراری در کار او نداده‌اند.)

کسانی که در جنگ نه هزار بکار آمدند چند نفر علاءالدین وند عموزادگان جعفر قلیخان اسدخان وندند که چند سال بود از جعفر قلیخان قهر کرده نزد کلبعلیخان آمده بودند مردانگی و رشادت فوق العاده از آنها بروز کرد ولی پس از چندی از کلبعلیخان برگشته باز نزد جعفر قلیخان رفتند. سبب رفتن آنها این شد که اسب گرانبھائی داشتند که حاکم آزمان که در عربستان بود وصف آنرا شنیده اسب را از کلبعلیخان خواست کلبعلیخان چون ازدادن اسب ناگزیر بود و آنها نیز بدادن اسب تن در نمی دادند بزور اسب را گرفته بحاکم داد و انصاف میدهم که خوب کاری نکرد با وجود بی بی نیلوفر دختر داد و خان بختیاروند را هم به پسر بزرگ کلبعلیخان که ابدالخان نام داشت داده بودند.

داستان گذشته شدن علاءالدین وندها و عده دیگر

در سر امتنان بدست جعفر قلیخان اسدخان

پس از رفتن علاءالدین وندها از پیش کلبعلیخان نزد جعفر قلیخان بتحریرک و دسیسه حضرات را کی که با آنها کینه دیرینه داشتند جعفر قلیخان ظاهراً بعزم میهمانی و باطناً بخيال کشتن آنها میرود برای سر استان وزیر استان (سر استان گرمسیر بختیاری است) که خانه و کوچ آنها بود آنها با خاطری آسوده بدون اسلحه برای استقبال آماده میشوند آقازال که اشجع سواران علاءالدین وند بود گفت ما با حضرات را کی خوبی هستیم جعفر قلیخان هم آدم دیندار خدا ترس نیست مرد شارب الخمر سفاکی است بی اسلحه او را استقبال کردن شرط حزم و احتیاط نیست گفتند او مهمان ما است بزرگ است با سلاح او را استقبال کردن پسندیده نباشد آقازال همراه آنها نرفته رفت بالای کوه بتماشای استقبالیان بجعفر قلیخان رسیده شرط ادب بجای آورده پیشاپیش او بسوی خانه های خود روانه شدند اشاره کرد از پشت سر شلیک کرده همه را کشتند تنها آقازال از آن میان جان سلامت بیرون برد که نرفته بود آنها که کشته شدند محمد حسینخان پسر محمودخان بیچاره کش که تازه جوان بود آقا کوچک آقا عیدی نامدار خان منجزی که رئیس طایفه منجزی بود ابدال خان پسر داود خان هفت نفر از طایفه احمد شمالی بابادی عالی انور

که از خسروخان با بادی این هفت نفر هم با حضرات بختیاروند و علاءالدین وند کشتند خانه‌های آنها را غارت کردند شنیدم که چند نفر عرب‌های دور کی زقندعلی که نزدیک بودند از ترس بره و روغن و غیره برای خان بردند خان گفت امروز من خیلی شادان هستم اینها را هم بکشید من تماشا کنم آنها را نیز کشتند فرمان ده جعفرقلیخان فرمان بر حضرات را کی بر جوئی اولاد طهماس خان معلوم است از این میان چه بر میخیزد.

گرفتار شدن جعفرقلیخان جدم با برادرش بدست پسر

اسد خان ورهائی آنها

جعفرقلیخان اسدخان اوقاتی که با جعفرقلیخان جدم اظهار دوستی و یکرنگی میکرد او را بدره ملکان دعوت میکنند کلبعلیخان برادرش هم نبوده گویا عربستان نزد حاکم بوده جدم با چند سوار و آقا علی محمد برادرش که مادر او از قاندها که اکنون نو کردند و در سنگچین چغاخور می‌نشست همراه بود می‌روند پای دز در نهار گاه خان میدهد که جدم را با برادرش دستگیر کنند آقا علی محمد دست بتفنگ کرده که با ساچمه پر بود بقصد خود جعفرقلیخان او در سردز پیدا نبود یکی از ملازمان او را میزند ولی سودی نکرده آنها را گرفته حبس میکنند ورهائی او آخر باین شرط میشود که ستاره خانم دختر کلبعلیخان که از بی بی مریم بود بجعفرقلیخان بدهند تا جدم را رها کند هر چند پسر اسد خان سخی و خوش محضر و بزرگ زاده و تیر انداز قابل بود ولی بد کردار و بی دین و خدانشناس و کم جرئت بود و کلبعلیخان هرگز تن در نمیداد که دختر خود را با او بدهد ولی برای رهائی جدم از گرفتاری بختیارها او را باین کار واداشتند و ستاره خانم زنی زیبا و نیکو قد و قامت و خانه دار و صاحب صفات پسندیده بود و میگویند که شوهرش او را کشت باری جدم از بند رها شده چون بخانه آمد معلوم است مهمانی و پذیرائی از خان محبوس میشود آقا لطفی بابا احمدی که مردی ظریف و شوخ بود گفت خان جعفرقلی خان باین بابا احمد پیرم قسم تا صاحب این عقلی ده مرتبه دیگر نهارت را میخورم باری این وصلت به کلبعلیخان بسی گران بود و میل نداشت برای رهائی برادر

بزرگتر دختر بجعفر قلیخان بدهد با اینکه در مدت نه سال زندگی پس از برادر از راه متار که شاهراه قشلاق و بیلاق بود عبور نکرد و می گفت جائی که برادرم را کشته اند نمیتوانم به بینم اگر همتی همچون دلاوری باوی بود از تمام بختیاریها برتر و بهتر بود ولی افسوس که با این دلیری همتی درخور دلاوری نداشت .

دامستان جنگ دره راز

بالاترین همت وی را اینک در داستان جنگ دره راز باز میگوئیم - در سال ۱۲۶۳ ه . ق که پنج ماه بیش از عمر او باقی نمانده بود و در همانسال زندگی را وداع گفت پدرم برادرش حاج امام قلی خان ایلخانی را فرستاد میان ایل و خود او چون حکومت داشت در چقاخور بود چون حاج ایلخانی (هرجا در این کتاب حاج ایلخانی دیده شد مراد حاج امام قلیخان است) در وداب رسید ابدال خان با آقاعلی داد بروی شبیخون زدند و او چون جمعیت همراه نداشت شبانه فرار کرده رفت چون این خبر به پدرم مرحوم حسینقلیخان ایلخانی رسید شبانه با سیصد سوارخانه کلبعلی خان را که در کران میزدج (کران نام یکی از قراء بلوک میزدج است که یکی از محلات چهارمحال و اکنون در تصرف اولاد سردار اسعد و من بنده است) بود غارت کرد و روز دیگر آمد راست آب نیم فرسخی کران از طرفین کسی کشته نشد مگر زلفعلی نام جوانی از ملازمین کلبعلیخان خبر این شبیخون که با ابدال خان و علی داد میرسد از اردل سوار شده از راه دیم دره آمدند برای میزدج در این هنگام روز علی نامی جل اسبش شبانه هنگام شبیخون کم شده بود میرود برای پیدا کردن آن سوارهای عالی محمد خان کنورسی درده کران نزد کلبعلیخان بودند سوار را دیدند که میآید سوار شده بطرف وی آمده از دوسو شلیک بهم کردند راست آب هم نزدیک بود سوارهای پدرم به یاری آن یک سوار (روز علی) آمدند جنگ شروع شد کلبعلیخان بواسطه دوستی که با حاکم فریدن داشت یک عراد توپ از او برسم امانت بایک نفر توپچی گرفته بود توپچی هم در کمال چابکی آن توپ را بکار میبرد در این اثنا پدرم میرسد نامدار خان پسر حسینخان که در جنگ نه هزار کشته

شد جوانی دلیر و نیرومند بود و آمده بود نزد پدرم هم وعده داده بود که خواهرش را باو بدهد (پدر نامدار خان مادر علی محمد خان را گرفته بود نامدار خان باعلی محمد خان و سواران او آشنائی تامی داشت) وقتی بهم رسیدند یورش بسوارهای علی محمد خان برد که از آنها دستگیر کند اسمی نامی هر کس خواهرزاده اش او را بنام آواز داد که این سوار مرا گرفت مرا یاری کن اسمی که به همزیمت میرفت بر گشته طپانچه را خالی کرد بکله نامدار خان بیچاره خورده از اسب چعبی خود که اسب بی مانندی بود افتاده جان بجان آفرین تسلیم کرد پدرم و سواران او از این قضیه متأسف و متالم شدند آنچه پدرم کوشش کرد که نعلش او را ببرد چون خیلی تنومند بود و از قلعه هم توپ و تفنگ میانداختند ممکن نشد در این هنگام ابدال خان و علی داد در رسیدند آتش جنگ شعله ور شد این علی داد در هر جنگی که وارد می شد چنان بود که گفتمی هزار سوار باده عراده توپ می آید علی داد یورش برد بسوارها اول دفعه مادیان زیر پای پدرم کشته شد شهباز منجزی پیاده شده مادیان خود را به پدرم می دهد تنگ مادیان سست بود پدرم خواست سوار شود زین رفت زیر شکم مادیان پدرم از آن طرف مادیان بزیر آمد مادیان هم فرار کرد آقا حیدر پسر آقا بالی احمد خسروی پدرم را بترك خود کشیده رفتند برای کوه جهان بین و دره راز سوارهای پدرم نیز شکست خوردند این کشمکش سوار شدن بمادیان آقا حیدر و فرار مادیان شهباز منجزی بیشتر سبب شکست آنها شد آقا علی داد حمله کرد بطرف ملا کاظم پسر آقا زینل احمد خسروی و حاج آقا بندر احمد خسروی که هر دو رستم دوران خود بودند این دو نفر یکی با تفنگ یکی با طپانچه بطرف او شلیک کردند طپانچه ملا کاظم بشانه راست آقا علی داد خورده استخون چنبر او را شکست آقا علی داد تفنگ حاجی مصطفی داشت خالی بود بسختی آنها با چارپاره بر کرد ولی طول کشید در این اثنا آقا حیدر پدرم را پای کوه پیاده کرد حاج آقا بندر که آنوقت او را آقا بندر می گفتند همراه پدرم بود سوارها نزدیک شدند (آقا علی جان پسر رمضان گرما گرما طایفه از ایل بختیاروند است) که بختیاروند و سالیان دراز بود که از ملازمین جعفر قلیخان و کلبعلی خان بود نیز نزد پدرم بود و او اگر چه از سواران رشید بختیاری بود ولی در جنگ

اقبال نداشت آقا علی داد سوار اسب شد و نزدیک باو رسیده بانگ برآورد که ای پسر گلنار (آقا علی جان را بیشتر باسم مادرش خطاب میکردند و ویژه در جنگ و هنگام گیرودار که بختیاریها باسم مادر بهم دیگر خطاب میکنند) تو بارها میگفتی من مدعی علی دادم اگر راست میگوئی باز کرد آقا علی جان گفت ای پسر شعبان اینک هم مدعی تو هستم و برگشت و سوسوی او علی داد بانگک حاج مصطفی که مانند آن در بختیاری نبود و اکنون در اسلحه خانه من است شلیک بعلیجان کرد از پشت گوش مادیان جدران که سوار بود تا سر ساقری او هدف چارپاره شده مثل کبکی که با ساچمه میان سرش بزنند بزمین افتاده می غلتید .

در سرازیری علی جان هم چند چارپاره خورد علی داد با پیشتاب او را زد سوار های ابدال خان در رسیدند چون بیشتر با او خونی بودند باشمشیر ضربت بر بدن او میزدند چون ابدالخان رسید دیگر نگذاشت او را بزنند نیمه جانی داشت او را بترک خود کشید پدرم در این گیرودار خود را بکمری رسانید چراغ علی شهماروند که از ملازمین ابدال خان بود وی را دنبال کرد پدرم با گلوله بیازوی او زد حاج آقا بندر رکاب کشیده مادیان را گرفته پی درم رسانید پدرم سوار شده رفت برای چقاخور .



در اینجا دو نکته بیاد آمد که از گفتن آن ناگزیرم یکی راجع بهمت و حزم و احتیاط کلبعلی خان در تمام این جنگ قرآن در دست او بود بر سر میگذاشت و بازاری میگفت خدایا بحق این قرآن قضارا از حسینقلی بگردان که در خطر نیفتد و کشته نشود خبر آوردند که آقا حسینقلی را کشتند دست بر سر زده آغاز زاری کرد گفتند آقا حسینقلی جهمانی بود (این آقا حسینقلی اولاد محمد صالح برادر علی صالح خان و از بستگان کلبعلی خان بود) از شنیدن این سخن شکر خدای را بجا آورد این کار خیلی شگفت آور است در بختیاری که کسی به پسر برادری که شبیخون باورده و باوی کینه میورزد اینقدر علاقه داشته باشد که قرآن به سر گرفته بگوید خدایا بحق این قرآن پسر برادرم را حفظ کن که در این جنگ خطری متوجه او نشود این کمال همت و قوت است و فراموش

شدنی نیست .

نکنه دوم که قابل توجه است اینست که روزی پدرم با سواران زیاد از جایی که چهل سال پیش در آنجا جنگ روی داده بود میگذشت من پانزده ساله بودم و در رکاب او سواره میرفتم رو بمن کرده فرمود خسرواگر برای تو جنگی روی دهد چه خواهی کرد چون در بختیاری رجز خوانی رسم است بویژه از تازه جوانان نوسوار قدری رجز خوانی کردم جمعی از بختیارها مثل چراغ علی خان چهارلنگ و احمد خسروی و غیره با پدرم بودند فرمود داستانی دارم از این جنگ باشما بگویم آنرا در خاطر داشته هیچگاه فراموش نکنید . من روزی بسن شما بودم باعمویم کلبعلی خان از کرده اشمره بالا میرفتم آقا علی داد از دنبال میآمد بمن رسید گفت آقا حسینقلی چه فکر میکردی (در روزگار پیش کسی که بزرگ و سالخورده نبود خان باو خطاب نمیکردند آقا میگفتند) تماشای این کرده میکردی گفتم اگر مرا با کسی جنگی پیش آید او مرا دنبال کند با سواران خود یا من در پی آنها بیقیمت چون هفتاد گلوله در کیمس کمردارم هفتاد مرد و مرکب را خواهم زد گفت نه چنین بسر خودت آنوقت آدم هیچ نمیزند چشمش نمی بیند دور را از نزدیک تمیز نمیدهد دستهایش میلرزد باهایش در رکاب مرتعش میشود من گفتم غیر از اینست و مکرر برای او رجز خوانی میکردم آقا علی داد گفت من باشما پیمان میندم یا من و شما در رکاب عمویت هستیم جنگی روی میدهد یا میان شما و عمویت جنگی واقع میشود من طرف مقابل شما هستم امتحان خواهم کرد سالها بر این برآمد و این سخن مرا از یاد برفت تا جنگی که بدره راز واقع شد و من پیاده بودم چراغعلی شهماروند رازدم خواستم تفنگم را پر کنم دست آوردم گز تفنگ را بیرون بیاورم دیدم نیست فریاد زدم که ای وای گز تفنگ افتاد آنجا سخن آقا علی داد و گرو بستن در اشمره بیادم آمد در این اندیشه بودم که از پائین دره یکی مرا با سم خواند گفتم شاید مرا میخواند دشنام دهد یا ناسزا گوید گفتم آقا بندر شما جواب بدهید آقا بندر گفت آقا علی داد میگوید گرو بندی در اشمره را اگر فراموش نکرده نه این سر بالا از اشمره کمتر است و نه سوار از این زیادتر دنبال شما میاید چه شد که از هفتاد نفر اسم و آدم بکنفررا نزدی حق با من بود یا باشما پدرم

فرمود من جوایی نداشتم جز این که باو گفتم من نکتم دفعه اول مادیانم را بزنند و تمام جنگ بترک سوارها باشم یا بیاده باشم دشنامی هم بشوخی باو دادم که ارواح پدرت اگر مادیانم را نمیزدند چنین و چنان میکردم آنگاه دانستم که آقا علی داد هر چه میگفت راست و درست بود من جنگ ندیده بودم اکنون پس تو جنگ ندیده ای خیال میکنی میدان رزم همچون ایوان بزم است .

باری مقتولین این جنگ مشهور بجنگ دره راز از این قرار است: نامدارخان پسر حسینخان پسر فرج الله خان شهباز منجری ، و بسمرادشهماروند ، روز علی که برای پیدا کردن جل اسب رفته بود و این رفتن او سبب شد که بار دیگر جنگ آغاز گردید علی گله آقا علی جان با آن زخمایش پس از چهار ماه سالم شده از نزد ابدال خان گریخته پیش پدرم رفت .

جنگ بختیاریها با قشقائیها

وقتی میان بختیاریها و قشقائیها جنگی بزرگ واقع شد و نصرت و ظفر نصیب بختیاریها گردید پیش از شروع بچگونگی این جنگ از ذکر این مقدمه ناگزیرم بختیاریها نه تیره بودند و یک جا کم مستقل نداشتند ولی قشقائیها همیشه ایلخانی و ایل یکی داشتند تیره های بختیاری که اکنون زیر اطاعت خوانین هستند و دوسه طایفه آنها را دولت بقوه سردار سپه و رئیس الوزراء که شرح آنرا مفصلا خواهم نگاشت موضوع کرد ایل دور کی که طایفه اصلی آبا و اجدادی ما بود بختیاروند و بابادی عالی انور و بابادی عکاشه که در اصل یکی بودند تا صد و اندی سال از این پیش همگی در یکجا بودند از آن پس بابادی عکاشه رفت بطرف جانکی استقلالی پیدا کرده صاحب املاک شدند خودشان میگویند حکومت جانکی سرد سیر را دارا بودیم و فرمان آن موجود است دناران جانکی گرم سیر جانکی سرد سیر محمود صالح مو کوئی که اکنون محمود صالح و مو کوئی را دولت معجزا کرده بیشتر از دوئیت و نفاق خودمان بود که در پایان این کتاب خواهم نوشت برویم بر سر داستان جنگ بختیاری و قشقائی .

سبب این جنگ راجون تاریخ در دست نیست نمیتوان دانست در ایام جدم جعفر قلیخان این جنگ اتفاق افتاد جعفر قلیخان بعللی که معلوم نیست از بختیارها کمک خواست سه هزار سواره و پیاده دور او گرد آمدند رفت برای گرم آباد مرتضی قلیخان ایل بیگی که داماد اسدخان بختیاروند و مردی دلیر و نیرومند بود ویرا آگاه کردند که جعفر قلیخان با گروهی انبوه بسوی تو میآیند بایستی جنگ را آماده باشی مرتضی قلیخان بی درنگ با هشتصد سوار رکابی جعفر قلیخان را استقبال کرده تفنگچی هم خبر کرد در گنداب که پره جنگی هم میگویند و نیز بگذار کیک مشهور است تلافی فریقین شد و مشهور است که در گنداب دو اردو بهم رسیدند استعداد بختیارها بیشتر بود تفنگچی مرتضی قلی خان هم نرسیده بود به یورش اول اسب مرتضی قلیخان تیر خورده قشقاتیها شکست خوردند بختیارها آنها را تا گرم آباد دنبال کردند و از آنها غارتی بی اندازه نصیب بختیارها شد و چون بیشترین وقایع از پیران کهن سال بختیاری شنیده شده جزئیات آن درست دانسته نمیشود مثل اینکه تعداد کشتگان در این جنگ ممتنع و محال است همینقدر معلوم است که مقرون بصحت است .

مرتضی قلیخان پس از آن شکست پیغام ببختیارها داد که پراکنده نشوید که من اینک جنگ را میان بسته خواهم آمد این هنگام اول پائیز برد بختیارها هم ایلخانی مستقلی نداشتند که قشونی فراهم آورده بازگردند هر کس با طایفه خودش رفت برای گرمسیر مرتضی قلیخان هم با دوازده هزار سوار و پیاده رفت تا پشت کوه بختیاری کسی جلو او نیامد هنگامیکه از چغاخور عبور میکرد شنیدیم حبیباله خان جدم زنده بود و با پسرهایش در قلعه چغاخور بودند با عده کمی قشقاتیها هشتصد سواره بودند با هشت بیرق گذشتند برای پشت کوه باقی عده آنها معلوم نبود از پیش رفته بودند یا دنبال بودند چون از تپه چپی گذشتند خوانین ما دیدند که از هشت بیرق هفت بیرق آنها رفت با اندک سواری که داشتند دنبال آنها رفتند بینند کجا میروند و چه میکنند بگلوگرداب نرسیده یکصد سوار که در پشت تپه کمین کردند حبیباله خان در سواری کامل بود درست نمیتوانست روی زمین بنشیند آقا لطفی که مردی ظریف طبع و شوخ بود هر سخنی

را بی پروا می گفت الله کردن او را بشکند بگذارید بیفتد گردنش بشکند خلاص شویم اسدخان بختیاروند سالی يك شیر با شمشیر می کشد این مدعی اسدخان وقتی سوار میشود باید ده نفر او را میان زمین بنشانند باری خوانین از بیست سوار بیشتر نداشتند برابر حمله آن صد سوار اندکی ایستادگی کردند کلبعلیخان زخمدار شده یکی دواسب هم از آنها کشته شده فرار کردند حبیب الله خان گرفتار شد چنین شنیدم که او را سوار گاو کرده کلاه کاغذی بسراو گذاشتند اگر این راست باشد کاری زشت و ناهنجار بوده رئیس ایلی را در دوران پیری اینگونه اهانت کردن بسی ناپسند است ولی در همان وقت او را رها کرده رفتند برای پشتکوه آنجا را غارت کردند زنی صیغه حسن آقاخان یا فرج الله خان جد مادری من بود خواستند او را ببرند گفت من زن حسن آقا خانم نزدیک من نیاید قشقائیا از شنیدن این سخن او را گرفته با خود بردند چندی در ایل نگاه داشته او را رها کردند اسم آن زن ستاره بود و اگر خود را معرفی نمیکرد که من زن فلان خانم همانا او را نمیبردند اینکار قشقائیا مانند آنکار زشت جعفر قلیخان پسر اسدخان بود این گونه کارها بویژه در ایلات بسی ننگین و شرم آور است میگویند آن زن اصلا کچی بود. (کچ یکی از دهات پشت کوه بختیاری است که در قسمتی که پدرم با برادرانش کرد سهم عموی من رضا قلیخان ایلبکی شد در قسمت اول اجدادم قسمت فرج اله خان جد مادری نگارنده شد و پس از آن بزور از اولاد فرج اله خان گرفتند.)

باری قشقائیا برگشتند برای جانکی و خانه میرزا آنجا راهم غارت کردند ولی طایفه ریگی ها که به رشادت معروفند با آنها زدو خورد کرده بسیاری از آنها را کشتند خوانین بابادی عکاشه هم جنگ سخنی با آنها کرده عده زیادی را کشتند بقیه السیف رفتند برای خاک قشقائی .

سال دیگر در اصفهان این جنگ و چپاول کسب اهمیت کرد قشقائیا مدعی بودند که بختیاری ها صد هزار تومان از ما بغارت برده اند بختیاریها منکر بودند دیگر بختیاری و قشقائی جنگ نکردند .

چند سال پس از این جنگ مرتضی قلیخان در فارس کشته شد زن او را که

دختر اسدخان بختیاروند بود محمدعلی خان ایلخانی بزنی گرفت مرتضی قلیخان از آن زن پسری داشت اسدخان نام سرتیب فوج قشقائی بود (قشقائی سر باز میداد در قدیم) يك پسر هم محمدعلی خان ایلخانی از آن زن داشت که حاجی نصراله خان بود از محمد علیخان و محمد قلیخان ایلخانی اولادی بجانمانده پسرهای جانی جانی خان چهار نفر بودند محمد علیخان ایلخانی مرتضی قلیخان ایلبگی مصطفی قلیخان سردار که در جنگ کرمان باشاهزاده های اولاد حسنقلی میرزا و حسینقلی میرزا کشته شد . محمد قلیخان ایلخانی که از همه متمول تر و مقتدر تر بود وزمانی در طهران حبس نظر بود و ایل رادولت بدیگری داده بود از طهران گریخته آمد بختیاری پناهنده بجعفر قلیخان جدم شد از وی نگاهداری کرد و به کمک و همراهی او باز ایلخانی شد از او شنیده شد که گفته بود هنگامیکه در چغاخور پناهنده بودم و کمک از هر سو میآمد یک نفر بختیاری را دیدم بی اسلحه دبوسی بردوش نهاده باشوق و ذوق رجز میخواند و می آمد این را بفال نیک گرفتم و چون با قشون بختیاری بایل قشقائی وارد شدم مدعی من گریخت و ایلخانی گری مرا شد اکنون فرزندان این چهار برادر منحصر شده است به پسران داراب خان ایلبگی که یکی از آنها صولة الدوله اسمعیل خان سردار عشایر است که ریاست تامه در قشقائی دارد برادرانش چند مرتبه بزور خوانین بختیاری ایلخانی شدند ولی نه اقبال برادر عشایر را داشتند نه قابلیت ریاست باز سردار عشایر بر سر کار آمد و برادرانش تا آغاز پادشاهی پهلوی ریاست داشتند چنانکه گزارش آن در جای خود بیاید برادر بزرگش ضرغام الدوله بود که در زندان حکام فارس بمرد او نیکو مردی بود لکن تریاک اورا از کار انداخته بود .

اسمعیل خان که اکنون ایلخانی است هم خوبست ولی دو عیب بزرگ دارد یکی آنکه زیاد دروغ میگوید دیگر آنکه خسیس و لئیم است سهراب خان و داراب خان هر دو پسرهای مصطفی قلیخان سردار قشقائی بودند .

سهراب خان را بحکم دولت پنجاه سال قبل کشتند محمد قلیخان ایلخانی را يك پسر بود سلطان محمد خان نام در جوانی بالقب ایلخانی گری روزگارش سپری شد و

از وی اولادی نماند باندازه هزار خانوار ایل قشقائی در خاک بختیاری پراکنده اند در این سالها بعضی بازگشت بخاک قشقائی کردند باز هم عده زیادی هنوز هست .

ایل قشقائی و بختیاری بیش از این نزدیک بهم بودند اکنون خیلی دور از همند اگر چه خوانین بختیاری زن بخارج نمیدهند مگر بندرت و بسیار کم لکن خوانین قشقائی زن بخارج نمیدهند بندرت هم بغیر از خانواده های خود نمیدهند اغلب دختران اولاد جانی خان پیر شده اند و شوهر نکرده مرده اند اکنون هم همین رسم هست .

از چهار پسر جانی خان با آنکه پیش از حبیب اله خان جدم بود کمترین نژاد باقی نمانده جعفر قلی خان جدم نیز چهار پسر داشت امروز میتوان گفت سیصد نفر از نژاد آنها هستند یکی یکی آنها را خواهم نوشت نژاد جانی خان اگر بشماره در آید گمان ندارم بیش از پنجاه نفر بشوند. غیر از دو پسر از سهراب خان هفت نفر از اولاد داراب خان ما که همسایه آنها هستیم سراغ نداریم که اولاد ذکوری از جانی خان باشد. در دوران فتحعلی شاه الیاس خان صاحب تیول بود فرمان او را دیدم تمام پشت کوه که تقریباً سی بارچه آبادی دارد تیول او بوده در پانصد تومان نمیدانم جهت چیست که املاک پشت کوه بختیاری مالیات ندارد با اینکه ده دارد که چهار صد خروار برداشت جنس دارد. در میان اولاد حبیب اله خان و فرج اله خان و سهراب خان تقسیم میشود. پدرم که ریاست پیدا کرد شیخ ها که سهم اولاد سهراب خان بود گرفت کاج را هم از اولاد فرج اله خان گرفت میان خانواده خود تقسیم کرد چون املاک نزدیک شهر نبود میان ایل بختیاری بود استیلاء پدرم هم زیاد بود نتوانستند ادعا کنند شاید قباله درستی در دست نداشتند هیچ معلوم نشد که املاک پشت کوه از کجا و کی بدست خوانین بختیاری افتاد برای چه ضبط خوانین شد و چرا از مالیات دیوان معاف شد در اینکه خریداری نکرده اند و بزور تصرف شده اینقدر هست که یکصد و پنجاه سال افزونتر است که در تصرف این خانواده است. پس از آنکه اولاد کلبعلی خان را کشتند ناغان را هم از آنها گرفتند اکنون اولاد فرج اله خان در پشت کوه دشتک را دارند و اولاد سهراب خان چهار از را و بازماندگان کلبعلی خان رستمی را دارند رستمی هم در قسمت از اولاد فرج اله خان می شد اکنون ناغان که ده

عمده پشتکوه میباشد و در سهم ایلخانی و حاج ایلخانی بود قسمت پدر نگارنده شد و در قسمت خودمان سهم مرحوم اسفندیار خان برادر بزرگ باشد و اکنون در تصرف پسر بزرگ او محمد جواد خان سردار اقبال است اردل هم در تقسیم مال مرحوم عمویم حاج ایلخانی شد و در تقسیم اولادش سهم سلطانه محمد خان سردار اشجع شد باقی املاک هم از سایرین میباشد نصف شیخها اکنون به احمد خسرویها انتزاع شده و تقسیم املاک در جای خود گفته شد (در سال هزار و سیصد و ده شمسی هجری مطابق با هزار و سیصد و پنجاه هجری قمری املاک پشت کوه بختیاری را بحکم رضا شاه پهلوی بازدید کرده مالیات بآنها بستند).

ذکر وقایع جنگ دز شهبی و غارت شدن دورکی و بابادی

وقایع جنگ دز شهبی و غارت شدن ایل دورکی و بابادی از اینقرار است پس از جنگ نه هزار چغاخور اولاد فرج اله خان را بتحریر محمد حسنخان پسر سهراب خان آقا حسین پسر دوست محمد بردین جنوند برداشته بقلعه تل پناهنده بمحمد تقی خان کمورسی چهارلنگ شد مدتی در قلعه تل ماندند یکروز آقا حسین دست برد میان شلوار محمد تقیخان مشارالیه تعجب کرده گفت چرا چنین کردی گفت میخواهم ببینم شما مرد هستید یا زن مدت زمان نیست اولاد فرج اله خان والیاس خان بشما پناهنده شده انداز برای پلوخوری که اینجا نیامده اند برای این آمده اند که بآنها کمک کرده قشون بدهید بروند از کلبعلیخان تلافی کنند محمد تقیخان را این سخن بر سر غیرت و حمیت آورده فرمانداد تا مصطفی خان و مرتضی خان تجهیز قشون کنند آقا حسین گفت خان مثل المصطفی و المرتضی در خاک خودمان بسیار است اگر میخواهید حمایت از خوانین بکنید بفرمائید علی نقیخان سردار برادر شما با خود شما در این کار حاضر باشید تا اسم شما در تاریخ بمردانگی باقی بماند محمد تقیخان تن در داد که علی نقیخان را روانه کند قشون فراهم کرده برای دورکی ها و بابادیها عالی انور که جزو دورکیها بودند روانه شدند معلوم است جعفر قلیخان اسد خان هم برای این کار حاضر است او هم با سواران خود

حرکت کرده به ممیوندزلقی وغیره هم امداد کرده بودند میگویند اردوی بزرگی که از سه هزار نفر متجاوز بود حرکت کردند کلبعلیخان در ایل نبود و در کرمانشاه حبس نظر بود ابدالخان پسر کلبعلیخان که تازه جوان بود با پدرم که تازه سوار شده تفنگ بدست گرفته بود در ایل بودند چون دیدند برای آنها اردو کشیده اند رفت با ایل برای دز شهبی که چهار فرسخ بالای دزفول و نزدیک رود خانه دزفول و سرحد بختیاری است این جنگ در حقیقت با حضرات زراسوند بوده رئیس ایهاوندها آقا خونکار پسر حافظ بود رئیس کور کورها آقا علی داد بود این آقا خونکار داماد فرج اله خان بود دختر الیاس خان را داشت پیش او فرج اله خان بود در شیمبار چون آن بی حمیتی را از آنها دید که در نزد او بختیار بها را غارت کرده زنهارا برهنه برقص بازداشتند ترك آنها گفته آمد نزد کلبعلی خان در جنگ نه هزار چغاخور هم حاضر بود زراسوندها سنگری که از همه جای در پائین تر و خطرناک تر بود گرفته بودند با بادبها و قندعلی و موری هر کدام سنگری محکم داشتند آقا علی داد در هیچ سنگری نبود سواره در سنگرهای گشت آقا خونکار میگفت آقا علی داد خواب نمی کند که در پشت سنگر نمی نشیند خلاصه حضرات یورش بسنگری که اسمش سیکل مرده بود ببردند (سیکل اسم سگ است گویا در آنجا سگی مرده یا کشته شده با این اسم مشهور شده) سنگر نادری هم پای دز مشهور است گویا نادروقتی آن دزرا در محاصره داشته بسنگر نادری معروف شده باری هر چه دشمن یورش بسنگر سیکل بردی نتیجه بود معلوم نشد چه پیش آمد که طرف مقابل راه فرار را در پیش گرفت با آنکه کسی از محصورین آنها را دنبال نکرده بود مگر آقا علی داد و برادرش علی باز و چند سوار میگویند جلوشکست آنها تا چال قاسم که يك فرسنگی دز است رفت علی نقیخان در تنگه جلوفراریان را با شمشیر کشیده گرفت و گفت نگاه کنید به بینید کسی از دنبال شما میاید یا بیخود فرار میکنید چون دیدند کسی در قفای آنها نیست باز گشتند شاید محصورین ندانستند که اردوی چهارلنگ شکست خورده مگر همان آقا علی داد و چند سوار که در سنگر بودند فراریان این چند سوار را دنبال کردند تا نزدیک سنگرها اسب آقا علی داد را زدند علی باز هم زخمی شد فردای آن روز علینقیخان به آقا حسین دوست محمد گفت اینها شکست نمیخورند ما کاری از پیش نبردی چه باید کرد.